

دیوانه یا بد؟^(۱)

کودک‌کشان، جنسیت و دادگاهها^(۲)

نویسنده: آنا ویلزینسکی*

مترجم: نوروزکارگری**

این تحقیق به ارائه گزارشی از برخی یافته‌های یک پروژه تحقیقاتی در مورد قتل کودکان توسط والدین یا اولیای قانونی آنان، می‌پردازد. پروژه تحقیقاتی مزبور با بررسی یک نمونه مرکب از ۴۸ پرونده ارائه شده توسط دادستان عمومی لندن^(۳) از سال ۱۹۸۴ و یک نمونه مرکب از ۲۴ پرونده قتل و ۲۳ پرونده صدمات کمتر از قتل، گزارش شده در گزارشات مربوط به دادگاه تجدید نظر و گزارشات دادگاه تجدید نظر در ارتباط با تعیین مجازات^(۴) بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ به انجام رسیده است. نتیجه‌گیری این پروژه تحقیقاتی این است که سیستم عدالت کیفری در تمامی مراحل رسیدگی، برخوردی متفاوت با زنان فرزندکش در مقایسه با مردان فرزندکش می‌نماید. با این دستاویز که «مردان بدند و طبیعی و زنان دیوانه‌اند و غیر طبیعی». برای مثال احتمال تعقیب زنان کمتر است، آنها همچنین بیشتر از دفاع «روانی بودن»^(۵) استفاده می‌کنند و از این رو اغلب محکوم به مراقبتهای روانی و یا مجازاتهای غیر سالب آزادی می‌شوند.

1- Mad or Bad.

2- British journal of criminology, Vol. 37. No. 3 summer 1997.

*- مدرس دانشگاه سیدنی.

** - دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

3- Director of Public Prosecutor of London.

4- Criminal appeal report and criminal appeal report (sentencing).

5- Psychiatric Plea.

اما مردان تمایل به استفاده از دفاعیات «معمولی»^(۶) داشته و بیشتر به مجازات حبس محکوم می‌شوند. گرچه این موضوع دلیلی بر سختگیری بیشتر بر مردان به حساب می‌آید اما روشن است که بر مبنای معیارهای تعیین مجازات و بنا به دلایل ساختاری وسیعتر، توجیهاتی برای این امر وجود دارد. همچنین نشان داده می‌شود که مکانیسمهای غیررسمی کنترل اجتماعی در رسیدگیهای حقوقی نسبت به زنان تاثیر بیشتری دارند. با وجود این، چنین رفتارهای متفاوت مبتنی بر جنسیت نمی‌تواند قابل توجه باشد. نتیجه تحقیق انجام شده عبارت است از ارائه راهکارهایی جهت اصلاح این وضعیت با تکیه بر مباحث کلی جرم‌شناسی در مورد جنسیت و تعیین مجازات.

جنسیت و تعیین مجازات

افسر پلیس: من شما را در ارتباط با قتل سالی (Sally) دستگیر می‌کنم.
ایان (Ian): من مقصرم. آیا من به زندان دورهام (Durham) برده خواهم شد؟^(۷)
اما (Emma) گفت: من برای یک مدت طولانی به زندان خواهم رفت، مگر نه؟ من گفتم: نه، تو بیماری و نیاز به مراقبت پزشکی داری.^(۸)
در سالهای اخیر توجه زیادی به این موضوع که آیا زنان نسبت به مردان در محضر دستگاه عدالت کیفری با برخوردی شدیدتر یا خفیف‌تر مواجه می‌شوند، وجود داشته است. البته تحقیقات مربوط به نتیجه قاطعی نرسیده‌اند. از یک سو، «فرضیه قابل احترام بودن زنان»^(۹) - که بیان می‌دارد زنان به واسطه نگرشهای پدرانه و غیر کیفری در زمان ارتکاب جرم مجازات خفیفتری از جانب تصمیم‌گیران دریافت می‌کنند - در ادبیات جرم‌شناسی طرفداران بسیاری دارد و از سوی دیگر، برخی از محققان طرفدار حقوق زن اظهار می‌دارند که زنان مجرم به گونه‌ای تبعیض‌آمیز مورد محاکمه قرار می‌گیرند و

6- Normal Plea.

۷- مکالمه یکی از مجرمان مرد با پلیس.

۸- صورتجلسه تنظیمی به‌عنوان شاهد توسط پزشک یک مجرم مونث نمونه در این تحقیق، که مجرم بلافاصله پس از مرگ کودک به صحنه جرم فراخوانده شده بود.

9- Chivalry hypothesis.

مجازات آنها نه فقط به خاطر جرایم ایشان، بلکه به خاطر میزان مطابقت آنها با معیارهای مناسب رفتار زنان می‌باشد (Edwards 1984)، در برخی از زمینه‌ها به نظر می‌رسد که با زنان سختگیرانه‌تر از مردان برخورد می‌شود: فرضیه «زنان شرور»^(۱۰). بنابراین گفته می‌شود که دختران بیش از پسران به خاطر رفتارهای غیر کیفری نظیر سوء رفتارهای جنسی در معرض پذیرش در موسسات مراقبتی و یا دستگاه کیفری اطفال قرار دارند، (Sarri 1983). به علاوه برخی از محققین بیان داشته‌اند که برخورد ملایم‌تر با زنان در برخی موقعیتها می‌تواند بر مبنای ملاکهای تعیین مجازات توجیه گردد، (Farrington and Morris 1983). برای مثال، زنان عموماً دارای سابقه محکومیت کیفری کمتری نسبت به مردان می‌باشند و جرایم کم اهمیت‌تری را مرتکب می‌شوند.

همچنین گفته شده در حالیکه در دستگاه عدالت کیفری ارتکاب جرایم بوسیله مردان «طبیعی» تلقی شده است، ارتکاب جرایم به وسیله زنان، «غیر طبیعی»^(۱۱) شناخته می‌شود. (Worral 1981). بنابراین، جرم ارتكابی توسط زنان اغلب بر اساس آسیب‌شناسی و مشکلات مبتلا به ایشان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا عوامل تعریف شده معمول‌تری که در مورد مردان حائز اهمیت تلقی می‌شود. همچنین تحقیقات نشان می‌دهند که مکانیسمهای غیر رسمی کنترل اجتماعی، می‌توانند بر رسیدگی حقوقی به جرایم زنان تاثیر بیشتری داشته باشد. (هاگان Hagan و همکاران ۱۹۷۹) بیان می‌دارند که کاربرد کنترل رسمی با میزان کنترل غیر رسمی موجود رابطه معکوس دارد و از آنجا که زنان در زندگیشان از میزان بیشتری از کنترل‌های غیر رسمی برخوردارند، (برای مثال توسط همسران و افراد ذکور خانواده) در دستگاه عدالت کیفری نیز احتمال بیشتری وجود دارد که ایشان بوسیله روشهای غیر رسمی مورد برخورد قرار گیرند. برای نمونه دالی (Daly 1989) دریافت همانگونه که متهمانی که با شاکی خویشاوندی دارند، احتمالاً نسبت به متهمان غیر خویشاوند مجازات سبکتری دریافت می‌کنند، زنان مجرم نسبت به مردان مجرم مجازات کمتری دریافت می‌کنند.

10- Evil Woman.

11- Out of Place.

نتیجه گیری‌های دالی مسئله دیگری را در برخی از تحقیقات انجام گرفته در مورد جنسیت و مجازات روشن ساخت، و آن اینکه اگر چه بیشتر متهمان مونث مجازات به نسبت سبکتری دریافت می‌کنند اما برخی از آنان نیز مورد برخورد شدیدتری قرار می‌گیرند که این مجازات شدیدتر می‌تواند ناشی از عواملی نظیر تطابق زن با تیپهای جنسیتی، نژاد و یا طبقه اجتماعی باشد، (Morris 1988a).

بحثهای صورت گرفته همچنین بیان می‌دارند که جنسیت و سایر تیپها ممکن است زمانی که جرم مهمتر یا غیر معمولتر است، موثرتر باشند، (Eaton 1983:387). این مقاله رابطه میان جنسیت و مجازات دهی را در مورد یک نوع خاص و بسیار مهم جرم مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، یعنی فرزندکشی^(۱۲)؛ قتل کودکان توسط والدین یا اولیای قانونیشان. (نظیر پدرخوانده یا مادرخوانده) اساس این تحقیق یافته‌های یک پروژه تحقیقاتی است که توسط نویسنده به انجام رسیده است (Wilczinski 1993). پس از بررسی اجمالی روش مورد استفاده، این تحقیق به سه بخش تقسیم می‌شود. بخش اول به بررسی پاسخهای بسیار متفاوت دستگاه عدالت کیفری در مورد تفاوت رفتار با زنان و مردانی که فرزندان خود را به قتل می‌رسانند، می‌پردازد. بخش دوم نشان می‌دهد که این تفاوت چگونه باید توجیه شود. آیا مردان نسبت به زنان به نحو شدیدتری مورد برخورد قرار می‌گیرند و اگر اینگونه است آیا ملاک تعیین مجازاتی وجود دارد که آن را توجیه کند؟ به علاوه آیا دادگاهها مکانیسمهای غیر رسمی کنترل اجتماعی را در زمان تعیین مجازات برای زنان یا مردان فرزندکش به گونه‌ای متفاوت به کار می‌گیرند یا خیر؟ بخش پایانی نیز به بررسی این موضوع می‌پردازد که آیا با توجه به بحثهای کلی در مورد برخورد مشابه یا متفاوت دستگاه عدالت کیفری با زنان در قیاس با مردان، تغییری در شیوه رسیدگی دادگاهها به مجرمان فرزندکش لازم است یا خیر؟ همچنین نشان داده خواهد شد که فاصله گرفتن از دیدگاههای نسبتاً ساده در مورد جنسیت و مجازات دهی که در تحقیقات قبلی اتخاذ شده بود، ضروری است.

روش تحقیق

چهل و هشت پرونده از پرونده‌های رسیده از دادستان عمومی لندن (DPP) مورد بررسی قرار گرفتند. این نمونه (که در ادامه به عنوان نمونه DPP مورد اشاره قرار می‌گیرد) شامل تمامی پرونده‌های قتل فرزندان زیر ۱۸ سال توسط یکی از والدین یا اولیای قانونی ایشان می‌باشد که در سال ۱۹۸۴ توسط پلیس انگلستان و ولز به DPP ارجاع شده است.

(دو پرونده دیگر که در اولی مظنون یک زن و در دومی مظنون یک مرد بود به دلیل عدم دسترسی به پرونده‌ها از این نمونه خارج شدند.^(۱۳) پلیس زمانی پرونده را به DPP ارجاع می‌داد که احساس می‌کرد براساس ظاهر، ادله کافی برای ارتکاب قتل توسط شخص مظنون وجود دارد.

هر کدام از پرونده‌ها در بردارنده موارد زیر بود: بازجویی پلیس از مظنون، شهادت‌نامه گواهان، تصاویری از قربانی و صحنه جرم، گزارش کالبد شکافی، گزارشهای روانپزشکی، فرم سوابق مظنون که اطلاعات مختصری در مورد وضعیت مالی و غیره وی بیان می‌داشت. گزارش پلیس، یادداشتهای دادستان عمومی در مورد قتل، حاوی دلیل برای تعقیب یا عدم تعقیب، و در صورت تعقیب، نوع جرم، مکاتبات مربوط به روند رسیدگی قانونی، تقاضای راهنمایی از وکیل مدافع متخصص برای اخذ نظر^(۱۴) و یک گزارش که توسط منشی دادگاه در ارتباط با پرونده و نتیجه آن نوشته شده است. (که معمولاً به صورت کاملاً خلاصه اما در برخی مواقع لفظ به لفظ شرح محاکمه را شامل می‌شود).

پرونده‌ها هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی مورد بررسی قرار گرفت و یک گروه نمونه از گزارشهای تکمیلی نیز مورد بررسی قرار گرفتند. این نمونه شامل ۲۴ مورد آزار

۱۳- سال ۱۹۸۴ آخرین سالی بود که می‌توان برای آن یک نمونه ملی جمع‌آوری شده تنظیم کرد. در سال ۱۹۸۵ سیستم دادستانی سلطنتی تاسیس شد و پس از اینکه در سال ۱۹۸۶ آغاز به کار کرد تمام موارد قتل به صورت منطقه‌ای مورد تعقیب قرار گرفتند.

14- Brief to counsel.

بدنی منجر به قتل و ۲۳ مورد آزار بدنی منجر به صدمات کمتر از قتل در فاصله سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ می‌گردید که در گزارشهای تجدیدنظرخواهی از احکام کیفری و گزارشهای تجدیدنظرخواهی از احکام کیفری در زمینه مجازاتها منعکس می‌باشد. این گزارشهای که مناظرات صریحی را در زمینه اعمال مجازات نسبت به سوء رفتار با کودکان برانگیخته است، در ادامه به عنوان گزارشهای دادگاه تجدیدنظر کیفری مورد اشاره قرار می‌گیرند.

تفاوتهای جنسی میان پرونده‌های مربوط به ۲۸ زن و ۲۹ مرد که از نظر آماری تفاوتی معنی‌داری دارند به صورت زیر نشان داده می‌شوند:

$$<0.05(*), <0.01(**), <0.001(***)$$

تمامی پرونده‌ها با اسم مستعار شناخته می‌شوند.

پاسخ عدالت کیفری به کودک کشان: مردان بدند و زنان دیوانه

هریک از دو پرونده زیر - در یکی از آنها مظنون یک زن و در دیگری مظنون یک مرد است - مربوط به قتل یک کودک است اما دستگاه عدالت کیفری به گونه‌ای بسیار متفاوت با آنها برخورد کرده است.

دایان (Dianne) زنی ۴۱ ساله، پسر ۱۵ ساله خود را که از نظر ذهنی عقب افتاده بود به دلیل اینکه در اجرای دستورالرش تعلل کرده بود با جارو مورد ضرب و شتم قرار داد و سپس با چاقوی آشپزخانه ضربات متعددی به وی وارد کرد. او گفت پس از یک بحث مفصل با شوهرش در مورد بچه، طاقت او به سرآمد. کارل [(Carl) شوهر دایان] اغلب فرزند خوانده‌اش را مورد آزار لفظی قرار می‌داد و او را احمق خطاب می‌کرد. کارل همچنین با دایان درگیر بود، زیرا فکر می‌کرد همسرش بچه را ناتوان‌تر از آن چیزی که هست می‌پندارد و نسبت به او بسیار ملایم رفتار می‌کند. دایان دائماً از پسرش دفاع می‌کرد. در زمان حمله منجر به قتل، دایان با گریه به پسرش می‌گفت: «تو داری ازدواج ما را برهم می‌زنی». در طول سالهای قبل از ارتکاب قتل، وی [دایان] سه بار اقدام به خودکشی کرده بود و به خاطر اضطراب‌های ناشی از فشارهای خانوادگی تحت مراقبت روانی قرار گرفته بود. دایان مبتلا به اختلال افسردگی تشخیص داده شد و به

خاطر مسئولیت تخفیف یافته^(۱۵) به قتل غیر عمد محکوم شد و برای او سه سال دستور مراقبت همراه با با مراقبتهای روانپزشکی در نظر گرفته شد.

ایان (Ian) هنگامی که دختر یک ساله دوست دخترش^(۱۶) گریه می کرد ضربات متعددی با مشت به شکم او زد. ایان مدت کوتاهی بود که از دوست دخترش و دختر وی مراقبت می کرد. کودک مریض بود و بسیار گریه می کرد و سوابقی از سوء رفتار با وی وجود داشت. ایان گفت که به خاطر دردناشی از زگیل پشتش همچنین پمادی که برای درمان استفاده می کرد و کم خوابی و رفتار تحمل ناپذیر کودکان تعادل روانیش را از دست داده بود. همچنین او و دوست دخترش سوزان (Susan) اخیراً مرتب با هم درگیر بوده اند. در روز حادثه سوزان تهدید کرده بود که نزد پدر کودکان - یکی از آشنایان ایان که در آن نزدیکی زندگی می کرد - خواهد رفت. ایان گفت که تمامی این وقایع او را به شدت خسته و افسرده کرده بود و او به هیچ وجه قصد صدمه زدن شدید به کودک را نداشته است. گزارش روانپزشکی موید این بود که ایان از رشد ناقصی برخوردار بوده و پائین تر از حد معمول هوش قرار داشت. اما مبتلا به هیچ گونه اختلال ذهنی نبود. زگیل موجود در پشت ایان و استفاده بیش از حد از پماد به حساسیت بیشتر او کمک کرده بود ولی هیچ گونه مسمومیت دارویی وجود نداشت. در زمان محاکمه روانپزشکی که جهت ادای شهادت از طرف وکیل ایان دعوت شده بود، بیان داشت که دارو همراه با عواملی نظیر استرس و حساسیت می تواند کارکرد مغز را تحت تاثیر قرار دهد. ایان براین مبنا که قصد صدمه شدید به کودک را نداشته است، به قتل غیر عمد غیر ارادی و به تحمل شش سال زندان نوجوانان محکوم شد.

دو مورد فوق تفاوت آشکار در برخورد قانونی با زنان و مردان فرزندکش را نشان می دهد. به نظر می رسد که این موضوع با دیدگاه «مردان بدند و طبیعی و زنان دیوانه اند و غیر طبیعی» مطابقت می کند. به طور کلی مردان مجازاتهایی را بر طبق آنچه مدل قانونی یا سزادهی نامیده می شود، دریافت می کنند و زنان مطابق با آنچه که مدل رفاه یا درمان نامیده می شود محکوم می گردند (ببینید: Tilly 1989).

15- Diminished responsibility.

16- Cohabitee: زنی که با مرد دیگری به صورت زن و شوهر بدون عقد ازدواج زندگی می کند. (م.)

این تفاوت در تمامی مراحل رسیدگی کیفری آشکاراست. احتمال اینکه زنان تحت تعقیب قرار گیرند و یا اینکه به خاطر قتل عمد محکوم شوند کمتر از مردان است. (۴۶/۶) در صد در مقابل ۹۰ درصد) همچنین احتمال اینکه ایشان از دلایل روانپزشکی^(۱۷) - نه لزوماً یک گزارش روانپزشکی رسمی - قبل از تصمیم دادستان برخوردار شوند بیشتر است. زنان همچنین نسبت به مردان شانس بیشتری برای آزاد شدن با وثیقه دارند. (۵۰ درصد در مقابل ۵) و نیز احتمال اینکه از مراقبتهای روانی پس از ارتکاب جرم و قبل از محاکمه برخوردار شوند بیشتر است. (اگر محاکمه‌ای وجود داشته باشد).

دفاعیات مورد استفاده از طرف زنان و مردان نیز تفاوت آشکار دارد. بیشتر زنان فرزندکشی (۶۴/۳ درصد) از دفاعیات روانی^(۱۸) نظیر مسئولیت تخفیف یافته و نوزادکشی استفاده می‌کند. این دفاعیات بزهکاران را ملزم می‌سازد که اختلال ذهنی خود را به شکلی اثبات کنند. مسئولیت تخفیف یافته یک دفاع عمده روانی است که قابل استفاده برای تمامی قاتلان دارای اختلال ذهنی می‌باشد. این دفاع مستلزم اثبات یک ناهنجاری ذهنی است.^(۱۹) نوزادکشی یک دفاع خاص است و براین مبنا استوار است که زنان، کودکانشان را در نتیجه تاثیر هورمونهای مغشوش به قتل می‌رسانند. این دفاع تنها برای زنی که فرزند زیر ۱۲ ماه خود را زمانی که تعادل ذهنی او در نتیجه تولد نوزاد و یا تحت تاثیر شیردهی به هم خورده است، به قتل می‌رساند، قابل ارائه می‌باشد.^(۲۰)

از سوی دیگر احتمال استفاده مردان از دفاعیات روانی نسبت به زنان کمتر است، تنها ۳۰ درصد از ایشان چنین کاری را انجام می‌دهند. آنها بیشتر به استفاده از دفاعیات «معمول»^(۲۱) تمایل دارند که مستلزم برخورداری از وضعیت غیر طبیعی روانی نمی‌باشد.

17- Psychiatric evidence: مراد ادله ای است که نشانگر وجود بیماری روانی در فرد می باشد (م).

۱۸- این رقم مواردی را شامل می‌شود که دلایل پزشکی یک عامل مرتبط با عدم تعقیب بود.

۱۹- قانون قتل ۱۹۵۷ - ماده (۱) ۲.

۲۰- قانون نوزادکشی ۱۹۸۳ ماده (۱) ۱. جرم نوزادکشی در این تحقیق مورد بررسی قرار نگرفته است. برای جزئیات موقعیتی که در آن این قانون مورد استفاده قرار می‌گیرد و اختیار تغییر قانونی رجوع کنید به:

Wilczynski 1997

21- Normal

دفاع عمده در این مورد، دفاع قتل غیر عمد غیر ارادی^(۲۲) می باشد که مستلزم فقدان قصد قتل یا ایراد صدمه شدید بدنی به بزه دیده می باشد.

برخورد متفاوت با زنان و مردان فرزندکش به مرحله تعیین مجازات^(۲۳) نیز تسری می یابد. زنان فرزندکش معمولاً به پرسش و پاسخهای روانپزشکی نظیر قرار ارجاع به بیمارستان روانی^(۲۴) یا مجازاتهای نظارتی غیر سالب آزادی نظیر احکام مراقبتی محکوم می شوند، ۸۷/۵ درصد از زنان فرزندکش به این صورت مورد برخورد قرار می گیرند. قرار ارجاع به بیمارستان متضمن پذیرش در یک بیمارستان روانپزشکی جهت مراقبت است. قرارهایی که برای زنان فرزندکش صادر می شود، تقریباً همیشه قرارهای نامحدود ارجاع به بیمارستان است که برای مرحله اول ۶ ماه می باشند. این قرارها ممکن است برای ۶ ماه دیگر و پس از آن برای یکدوره یکساله تمدید شود.^(۲۵) روانپزشک مراقب چنین شخصی مسئول اتخاذ تصمیم در مورد آزادی وی می باشد. تمامی قراردادهای نامحدود ارجاع به بیمارستان که در مورد زنان گروه نمونه اجرا گردید در موسساتی نظیر بیمارستانهای محلی انجام شده در بیمارستانهای مخصوص با امنیت بالا. لازمه قرارهای مراقبتی نظارت اجتماعی بوسیله مامور مراقبتی است و همانگونه که در موارد نمونه مشاهده شد، این قرارها ممکن است دارای شرط مداوای روانی در بیمارستان و یا خارج از بیمارستان باشد.

به هر حال مردان فرزندکش در قیاس با زنان فرزندکش بیشتر به مجازاتهای سالب آزادی، حتی در موارد نادری که از دفاع «روانی بودن» استفاده کرده اند، محکوم شده اند. به طوری که ۸۴/۲ درصد از مردان گروه نمونه به زندان و یا حبس نوجوانان^(۲۶) فرستاده شدند و همچنین دو سوم مردانی که مجازاتهای غیر سالب آزادی و یا مجازاتهای روانپزشکی دریافت کردند. (از این پس به هر دوی اینها مجازاتهای غیر

22- Involuntary manslaughter

23- Sentencing

24- Hospital order

۲۵- قانون سلامت ذهنی ۱۹۸۳ - ماده (۲) و (۳) ۲۰.

26- Youth custody

سالب آزادی اطلاق می شود) سخت ترین نوع برنامه های روانپزشکی را دریافت نمودند. منظور از این مجازاتها، قرار ارجاع به بیمارستان روانی و یا بیمارستان مخصوص برای یک دوره معین است که آزاد شدن از آنجا منوط به تایید وزیر کشور می باشد^(۲۷) که در واقع تاثیر آن مشابه با تاثیر حبس ابد می باشد.^(۲۸)

همچنین زنان فرزندکش نسبت به مردان فرزندکش دوره زمانی کوتاهتری مورد مداخلات رسمی قرار می گیرند و تعداد بیشتری از زنان نسبت به مردان مجازاتهای نامعین^(۲۹) نظیر نوعی از حبس ابد یا قرار ارجاع به بیمارستان دریافت می کنند. (۳۷/۵ درصد در برابر ۲۶/۳ درصد). به هر حال با توجه به ماهیت مجازاتهای زنان و بیمارستانهایی که به آنجا فرستاده می شوند احتمال اینکه زودتر از مردانی که چنین مجازاتهای نامعینی را تحمل می کنند، آزاد شوند بیشتر است. شواهد غیر رسمی حاصل از گفتگو با روانپزشکان این نکته را تایید می کند.

زمانی که مجازاتهای تحمیل شده معین بودند (چه مجازاتهای سالب آزادی و یا غیر آن) زنان مشخصاً به دوره محکومیت کمتری محکوم می گردیدند. تمامی مجازاتهای زنان دوره زمانی کوتاهتری داشتند؛ از ۴ ماه تا ۴ سال، حال آنکه مجازات ۲ تا ۴ سال معمولتر بود. اما مجازات مردان به لحاظ زمانی از ۳ تا ۱۰ سال بود. بیشتر مردان مجازات بین ۲ تا ۶ سال را دریافت می کردند و مجازات بین ۴ تا ۶ سال معمولترین میزان مجازات بود. میانگین مدت مجازات مردان (۵ سال و ۳ ماه) بیشتر از دو برابر میانگین مدت مجازات زنان (۲ سال و ۵ ماه) بود.

خلاصه احتمال اینکه با زنانی که فرزندان خود را به قتل می رسانند، برخورد غیر رسمی و مراقبتی شود، بیشتر است مجازاتهای آنها کوتاهتر و کمتر در بردارنده اشکال کنترل می باشد. بدین معنی که مجازات آنها بیشتر از نوع مداخلات روانی داخلی و

۲۷- قانون سلامت ذهنی ۱۹۸۳ - ماده ۴۱.

۲۸- آزادی از حبس ابدی که در نتیجه قتل عمد صادر شده باشد منوط به تایید وزیر کشور می باشد. (م)

29- Indeterminate sentence:

مراد نوعی از مجازات حبس است که مدت آن را قاضی تعیین می کند که در مقابل Indeterminate sentence که آزادی از آن منوط به تایید وزارت کشور است، قرار می گیرد. (م)

مددکاری می‌باشد. در حالیکه مجازاتهای مداخلات خارجی مانند زندان و یا ارجاع به بیمارستانهای روانی تحت مراقبت شدید بیشتر برای مردان در نظر گرفته می‌شود. تحلیل‌های کمی دو منبع اطلاعاتی دیگر راجع به فرزندکشی در انگلستان نیز نتیجه‌گیری‌های ناشی از داده‌های فوق را مورد تایید قرار داده‌اند. تجزیه و تحلیل ۴۷۴ مورد از ۴۹۳ مورد قتل فرزندان توسط والدین یا اولیای ایشان در آمار جنایی سالهای ۸۹-۱۹۸۲ انگلستان و ولز روشن ساخت که احتمال محکومیت مادران، به قتل عمد و یا محکومیت ایشان به حبس در قیاس با مردان کمتر بود و احتمال اینکه به برنامه‌های مراقبتی یا روانپزشکی محکوم گردند بیشتر، (Wilczynski and Morris 1993). در هر دو مورد پرونده‌های منجر به قتل یا غیر آن در گروه نمونه «گزارشات دادگاه تجدیدنظر کیفری» احتمال اینکه زنان مجازات غیر سالب آزادی دریافت کنند، بیشتر از مردان بود و در صورتی که به این نوع مجازات (سالب آزادی) محکوم می‌شدند، دوره مجازات آنها کمتر از مردان بود.

سایر تحقیقات در انگلستان (Marks and Kumar 1993) استرالیا (Baker 1991, Lansdowne 1987) کانادا (Greenland 1987) آمریکا (Showers and Apolo 1986) دانمارک (Harder 1967) و سوئد (Domander and Rommer 1991: 49-50)^(۳۰) و یک بررسی کلی جهانی در مورد این یافته‌ها به نتایج مشابهی در مورد متفاوت بودن نوع برخورد با زنان فرزندکش در قیاس با مردان فرزندکش، منجر شد. در عین حال برخی گزارشات بیان داشته‌اند که احتمال محکومیت به زندان زنان فرزندکش به عنوان مثال در آمریکا بیشتر از انگلستان و استرالیا است (Marie-Katkin 1991: 122-3).

یک تحلیل کیفی از تصورات مربوط به بزهکاران در پرونده‌های ثبت شده مطابق با تفاوت‌های موجود، در مرحله تحلیل کمی بالا مورد اشاره قرار گرفت. این تحلیل به طور کلی بر مبنای اطلاعات موجود در پرونده‌ها صورت گرفت و روشن ساخت که زنان

۳۰- در این تحقیق تفاوت‌های جنسیتی مشخصی وجود نداشت (تمامی زنان و دو سوم مردان برنامه‌های روانپزشکی دریافت کردند).

فرزندکش عمدتاً به عنوان «عبوس»^(۳۱) (سرخوردگان اجتماعی که در پاسخ به شرایط دشوار و یا کمبودهای موجود در زندگیشان غیر عقلایی عمل می‌کنند) (Pearson 1976, 268) یا «دیوانه» (مختل المشاعر) شناخته می‌شوند و قتل‌های ارتكابی ایشان بیشتر به عنوان تراژدیهای ناهنجاری جلوه می‌کند که ایشان در قبال آن مسئولیتی ندارند. گزارش یکی از پرونده‌ها حاکی از این است که زنان برای درک انجام عملشان نیاز به کمک دارند و تعداد نسبتاً کمی از زنان به عنوان «بد» شناخته می‌شوند که از نظر اخلاقی مسئول و قابل سرزنش هستند. به عبارت دیگر اگر چه مردان فرزندکش گاهی اوقات به عنوان «عبوس» شناخته می‌شوند، اما آنها معمولاً به عنوان بد شناخته می‌شوند^(۳۲) و قتل‌های ایشان کمتر تعجب‌برانگیز بوده و بیشتر نیازمند مجازات و بازدارندگی هستند.

تفسیر تفاوت

یافته‌های بالا به روشنی بیان می‌دارند که مردان و زنان در زمان قتل فرزندانشان از طرف دستگاه عدالت کیفری به گونه‌ای متفاوت از یکدیگر مورد برخورد قرار می‌گیرند. اما این تفاوت چگونه باید تفسیر گردد؟ دو سؤال وجود دارد که باید پاسخ داده شوند. اول اینکه آیا با مردان فرزندکش به گونه‌ای خشن‌تر از زنان برخورد می‌گردد؟ دوم اینکه اگر چنین است، آیا این عمل قابل توجیه است؟

باید خاطر نشان ساخت که بحث ذیل تنها مجازات دهی را مورد بررسی قرار می‌دهد. به هر حال دلایل یا مستنداتی وجود دارد که نشان می‌دهد عوامل موثر در تعیین مجازات تاثیر مشابهی در مراحل اولیه رسیدگی قانونی، نظیر تعقیب و قرارهای تامین دارند. مرحله تعیین مجازات مورد بررسی دقیق قرار گرفت، چرا که کلیه مجرمین مذکور تحت تعقیب قرار گرفته و از آزادی آنها به قید ضمانت امتناع گردیده بود و این امر

31- Sad.

۳۲- تنها یک مظنون (یک زن) وجود داشت که به عنوان منطقی شناخته شد. یعنی اینکه او به گونه‌ای موجه و قابل فهم و بدون اینکه تصور «دیوانه بودن» در مورد او وجود داشته باشد رفتار کرده بود. به هر حال این مورد یک مورد بسیار برجسته بود که در آن یک دختر معلول توسط مادر بیوه مریضش به قتل رسیده بود.

بررسی مقایسه‌ای تعقیب و اتخاذ تصمیم در خصوص مجرمین زن و مرد را مشکل‌تر می‌ساخت. همچنین اطلاعات قلیلی در باره تصمیمات در خصوص آزادی به قید ضمانت وجود داشت.

آیا مردان فرزندکش نسبت به زنان فرزندکش مورد برخورد شدیدتری قرار می‌گیرند؟ بیشتر نویسندگان، مجازاتهای تعیین شده برای پدران فرزندکش را شدیدتر از مجازات مادران فرزندکش می‌دانند، (Marks and Kumar 1993; 336). به نظر می‌رسد که این دیدگاه از بسیاری جهات دیدگاه قابل توجهی محکمی است، بویژه برای اشخاص بزهکار [درگیر در عدالت کیفری]. زنان فرزندکش معمولاً مورد مجازات کوتاه‌تر و خفیف‌تر از مردان فرزندکش قرار می‌گیرند. با مردان فرزندکش معمولاً برخورد سزادهنده^(۳۳) صورت می‌گیرد و عمده مجازاتهای ایشان جنبه سزادهی و بازدارندگی دارد تا مراقبتی و بازپرورانه.

عدم توجه به نیازهای روانی مردان قطعاً موضوعی است که در مطالعه حاضر مورد توجه قرار گرفته است، همانگونه که در گزارش اسکات (Scott 1973; 204-6) مربوط به مردان فرزندکش و تحقیق آلن (Allen 1987) در مورد بزهکاران خشن مورد توجه قرار گرفته بود. برجسته‌ترین خصیصه سیستم عدالت کیفری در این خصوص غیر عادی بودن آن است، سیستمی که در آن از یک طرف برای یک مرد فرزندکش که دارای اختلال دماغی تشخیص داده شده است جایی که تسهیلات روانپزشکی ناکافی باشد) تا ۷ سال حبس معین می‌کند و از طرف دیگر برای زن فرزندکشی که مبتلا به فشارهای روانی نه چندان شدید است (فشارهای روانی عادی) یک قرار مراقبتی همراه با شرط مداوای روانی صادر می‌نماید.

گرچه گروهی تفاوت در برخورد با زنان و مردان فرزندکش را به عنوان یک دلیل صریح در حمایت از زنان و ملایمت با ایشان تلقی می‌کنند، اما این موضوع می‌تواند به طرق متفاوتی تفسیر شود. آیا مکانیسمهای کنترل اجتماعی که در مورد زنان فرزندکش

به کار برد می‌شود- گرچه با ملایمت بیشتر - به شدت مکانیسم‌هایی است که برای مردان به کار برده می‌شود؟

تصور کردن زنان به عنوان قربانی، دیوانه، غیر مسئول، دارای اختلالات هورمونی و غیر خطرناک، تنها منحصر به مادران فرزندکش نمی‌شود، این موضوع می‌تواند در مورد همه زنان صادق باشد. برای مثال احتمال اینکه زنان در جامعه تحت مراقبت‌های روانپزشکی قرارگیرند، بسیار بیشتر است (Bunker Rohrbaugh 1981; 385).^(۳۴) تفسیر اعمال و جرایم زنان، از نقطه نظر پزشکی یک پاسخ معمول به خشونت ایشان بوده است که منجر به ایجاد این تصور شده که زنان به این علت اعمال خشونت می‌کنند که از نظر روانی دچار مشکلند و یا به علت مشکلات هورمونی، غیر قابل کنترل می‌باشند (Mcsherry 1933; 290)، برای مثال سندروم ناشی از اختلالات هورمونی قبل از عادت ماهانه^(۳۵) و سندروم زنان کتک خورده برای دفاع از اعمال خشونت‌آمیز زنان در انگلستان و دیگر نقاط جهان استفاده می‌شود. مقررات مربوط به نوزادکشی و تصور بیماری در مورد زنان فرزندکش به خوبی با این نظریه مطابقت دارد. قسمت عمده ادبیات فمینیستی متوجه خطرات «مراقبت‌های پزشکی» در مورد رفتارهای زنان به طور عام هستند، نه فقط زنان موضوع بحث [فرزندکشی].

قرارهای صادره از ناحیه دادگاه مبنی بر معالجه روانی، لزوماً مجازات‌های خفیفی نیستند. گروهی استدلال کرده‌اند که درمان‌های روانی در بردارنده ننگ اجتماعی^(۳۶) قابل ملاحظه و میزان بالایی از مداخلات روانی خارجی است که این خود باعث استحکام هرچه بیشتر سنت‌های کلیشه‌ای مربوط به جنسیت می‌شود. تا به چالش کشیدن آن (Penfold and Walker 1984). باکر (Baker 1991; 128) بر قرارهایی که جنبه روانی شدید دارند تاکید می‌نماید بر قرارهایی که جنبه‌های روانی شدید دارند و استدلال می‌نماید که مورد بررسی روانی قرار دادن زنان فرزندکش می‌تواند منجر به بروز رفتارهای سخت‌تری با ایشان نسبت به مردان فرزندکش شود. همچنین به نظر

34- Medicalization

35- Pre- Menstrual syndrome.

36- Social stigma

می‌رسد که احکام مراقبتی^(۳۷) نیز باعث دخالت مضاعف در زندگی خصوصی افراد بزهکار و اعمال فشارهای پنهان برایشان می‌گردد. (Mair 1988; 30).

به هر حال بیشتر توجه فمینیستها نسبت به «مراقبتهای پزشکی» از زنان فرزندکش، بر اعمال گسترده‌تر آن بر مبنای تصورات سیاسی وسیعتر نسبت به زنان و مراقبت از ایشان متمرکز می‌باشد. همانگونه که استدلال گردیده بآنسبت دادن خشونت زنان به (اختلالات هورمونی قبل از عادت ماهیانه (PMC) (Benn 1993) و سندروم زنان کتک خورده (Stubbs and Tolmie 1994) (BWS) از تأثیر علل اجتماعی خشونت زنان اجتناب شده و تأثیر منطق و اراده و تصمیم در ارتکاب جرم مجرم مورد انکار قرار می‌گیرد. رفتار با زنان فرزندکش به عنوان «دیوانه» و «دارای اختلالات هورمونی» این دیدگاه را که تمام زنان، مادران طبیعی هستند مورد تایید قرار می‌دهد و این امر، این نظریه اجتماعی را مورد تأکید قرار می‌دهد که مادر بودن همواره ارضاء کننده و لذت بخش است در حالیکه واقعیت غیر قابل انکار این است که بسیاری از زنان در واقع این وضعیت را [مادر بودن] به این گونه تجربه نمی‌کنند. بسیاری از علل ساختاری‌ای که باعث بروز فرزندکشی توسط مادران می‌گردد مورد توجه قرار نمی‌گیرند مانند نقش اساسی زنان به عنوان مراقبت کننده از کودک، فقدان حمایت، فقر، ملاکهای فرهنگی در مورد مادران خوب (این موضوع خود بیانگر همه چیز است) و قبول گسترده خشونت در تربیت اطفال. این امر اسکات (Scutt 1981; 7) را بر آن داشت که مقررات مربوط به نوزادکشی را به عنوان یک اقدام گروهی^(۳۸) که مانع از بررسی علل اجتماعی فرزندکشی توسط زنان می‌گردد مورد بررسی قرار دهد. لاندسون (Lansdown 1987; 379) نیز بیان می‌دارد که اعمال مجازاتهای خفیف برای زنان فرزندکش از هرگونه عواقبی که زنان به خاطر قتل در نتیجه فشارهای مستقیم ناشی از مراقبت کودک تحمل می‌کنند. اجتناب می‌کند.

عیب دیگر دیدگاه اخیر در مورد زنان این است که تمامی زنان فرزندکش به صورت دلسوزانه مورد برخورد قرار نمی‌گیرند. رفتار از روی ترحم همواره برای زنان به

37- Probation order

38- Band-aid.

صورت یک ششمیر دولبه است. زنانی که مطابق قالب جنسیتی خود رفتار می کنند بدون شک می توانند از فرض حسن نیت، خلوص نیت و بزه دیدگی بدون تقصیر بهره مند شوند، (Gordon 1988; 92). به هر حال همانگونه که در بالا گفته شد کسانی که نمی توانند در تطابق با چنین معیارهایی قرار گیرند مستعد مجازاتهای شدیدتر هستند، (Worall 1981; 91) تعداد کمی از زنان در گروه نمونه وجود داشتند که مجازات حبس دریافت کردند.^(۳۹) و این زنان به عنوان زنان و مادران «بد» شناخته شدند، به این علت که برای مثال آنها قبلاً کودک را از نظر فیزیکی یا روحی مورد آزار قرار داده و یا اینکه دائم الخمر بوده اند.^(۴۰) «بازدارندگی اخلاقی»^(۴۱) که متضمن پاداش دادن به زنان خوب و مجازات کردن زنان بد می باشد موقعیت تبعی تمامی زنان را مستحکمتر می کند. همچنین این امر نشانگر سیستم مخفیانه تر اما در بسیاری از موارد اساسی تری نسبت به فشار و خطرات کنترل اجتماعی در مورد آنچه که برای مردان بوسیله سیستم عدالت کیفری فراهم گردیده است می باشد، (Edward 1984) زیرا تصمیمات به صورت خیرخواهانه تر و مخفیانه تر تنظیم می گردند.

به هر حال به نظر می رسد، آنچه که در باره زنان و مردان گفته شد دارای مزایا و معایبی می باشد. با این همه از ظاهر امر بر می آید که با مردان شدیدتر از زنان برخورد می شود همانگونه که آلن (Allen 1987; 120) بیان می دارد: «... مشکل بتوان گفت که آن نظارت سست که بوسیله معالجه های سریایی انجام می گیرد، توهین آمیز تر و یا کسل کننده تر از سایر ضمانت اجرای کیفری بویژه حبس می باشد».

آیا معیارهای تعیین مجازات برای برخورد با مردان فرزندکش در مقایسه با زنان فرزندکش شدیدتر است؟

۳۹- این مجازاتهای حبس دوره زمانی مشابه با حبسهای مردان را شامل می شدند. (گرچه به طور کلی کمتر از آن بود)

۴۰- یافته های مشابهی در یک تحقیق قدیمی تر به دست آمد این تحقیق بر روی یک گروه نمونه کوچکتر و با تعداد کمتر اعضای نمونه انجام شده بود (Wilczynski 1991).

41- Moral Gatekeeping.

چنانچه بپذیریم با مردان فرزندکش نسبت به زنان فرزندکش برخورد شدیدتری صورت می‌گیرد ممکن است بر مبنای معیارهای مجازات دهی سنتی قابل توجه باشد. برخی از محققان که در زمینه فرزندکشی تحقیق می‌کنند بیان داشته‌اند که این تفاوت در برخورد، ممکن است بر مبنای تفاوت‌های موضوعی قابل توجه در قتل‌های ارتكابی توسط زنان و مردان، قابل توجه باشد. برای مثال مارکس و کومار (Marks and Kumar 1993; 339) بیان داشته‌اند که:

شاید دلیل، این باشد که اوضاع و احوالی که قتل در آن اتفاق می‌افتد، از جهات اساسی برای پدران و مادران تفاوت دارد طوری که همین تفاوت، مجازات شدیدتر پدران را به خاطر قتل فرزندانشان توجیه کند. اما به نظر می‌رسد که در حمایت از این دیدگاه هیچگونه اطلاعات منتشر شده‌ای وجود ندارد و ضروری است که این موضوع در آینده مورد بررسی قرار گیرد.

متغیرهای موجود در زمینه بررسی برخوردهای متفاوت با مردان و زنان فرزندکش هیچیک به صورت عملی مورد آزمایش قرار نگرفته‌اند، (Sliverman and Kennedy 1988; 123) و یا اینکه بسیار محدود هستند، (Mark and Kumar 1993; 336-7). تحقیق حاضر اولین تحقیقی است که به صورت منظم و با بررسی عوامل متعدد و موثر در تعیین مجازات برای بزه‌کاران فرزندکش این موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

هشت عامل تعیین مجازات استاندارد در پرونده‌های فرزندکشی مورد شناسایی قرار گرفتند. این عوامل از تحلیل کیفی پرونده‌های مورد بررسی و پرونده‌های نمونه دادگاه تجدید نظر کیفری به دست آمد که عبارت بودند از: معیارهای سیاست کلی، انگیزه جرم، آزار قبلی بزه‌دیده، شدت ضربات کشنده، فشارهای اجتماعی، جوان بودن بزه‌کار، سابقه محکومیت‌های کیفری و اختلالات روانی، بیشتر این معیارها به طور روزمره در تعیین مجازات به کار می‌رود. همانگونه که در ذیل روشن خواهد شد این موضوع اثبات گردید که پرونده‌های زنان بر مبنای این ملاک‌های مشخص مورد تخفیف بیشتری قرار گرفته‌اند.

این پرونده‌ها همچنین بر مبنای عوامل مذکور مورد بررسی قرار گرفتند تا ثابت شود

که این عوامل بر ماهیت مجازات (سالب آزادی در برابر غیر سالب آزادی) و در جایی که مجازات حبس تعیین شود، بر طول مدت آن تاثیر گذاشته‌اند به هر حال به نظر می‌رسد که عوامل بسیار کمی وجود دارند که نقش پیش‌بینی کننده‌ای در تفکیک پرونده‌های زنان از مردان دارند، (اگرچه این امر ممکن است در نتیجه کوچک بودن گروه نمونه باشد) بنابراین تنها یافته‌های به دست آمده از عواملی که باعث ایجاد تمایز آماری میان پرونده‌های منجر به مجازات سالب آزادی یا غیر سالب آزادی می‌باشند در زیر توضیح داده می‌شود:

معیارهای سیاست کلی؛ دادگاه استیناف انگلستان موارد خشونت علیه کودکان را به عنوان «دشوارترین مواردی که قضات ملزم به رسیدگی هستند»^(۴۲) نام برده و یک سری از معیارهای سیاست کلی را که در تعیین مجازات بایستی مورد توجه قرار گیرند، بیان می‌دارد. این موارد در پرونده (Garry Durkin (1989) که منجر به قتل نگردید به نحو خلاصه‌ای بیان گردیده است:^(۴۳) اولاً قبل از هر چیز ضروری است که شخصی که جرمی از این نوع مرتکب شده است مجازات گردد. ثانیاً ضروری است که مجازاتی برای متهم در نظر گرفته شود. ثالثاً ضروری است که وجدان عمومی ارضا گردد. رابعاً ضروری است که دیگران بوسیله روشن شدن اینکه این رفتار منتج به مجازات شایسته خواهد شد، از ارتکاب چنین جرمی بازداشته شوند.

برخلاف برخوردی که در عمل با زنان فرزندکش می‌شود دادگاه استیناف مکرراً بیان داشته است که مجازات حبس برای والدینی که فرزندان خود را به قتل رسانده یا آزار داده‌اند اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. حتی در مواردی که به نظر می‌رسد از لحاظ شرایط آستانه مجازات، بهترین وضعیت را دارند،^(۴۴) گفته می‌شود که مجازات‌های سنگین بیانگر نیاز کودکان به «حمایت شدن» و «آزار ندیدن» می‌باشد^(۴۵) و این یک موضوع جدی

42- Garry Durkin (1989) 11 Cr App R(S) 313 at 315.

۴۳- همان .

44- Robert Bashford(1988) 10 Cr App R(S) 359.

45- Robert Johnson(1990) 12 Cr APP R(S) 271 at 274.

برای والدین است تا از اعتمادی که نسبت به ایشان وجود دارد، «سوء استفاده نکنند»^(۴۶)

انگیزه جرم؛ دادگاهها در زمان ارزیابی تقصیر مجرم بسیار مشتاق هستند که انگیزه وی را برای جرم مورد بررسی قرار دهند. قصد زنان و مردان برای ارتکاب جرم متفاوت است. مردان به دلایل مرتبط با انتقامجویی، (معمولاً علیه شرکای زندگیشان) حسادت نسبت به کودک و یا بی‌علاقگی کودک نسبت به آنها و یا به منظور تنبیه، مرتکب قتل می‌شوند. از سوی دیگر زنان فرزندکش اغلب کودکان ناخواسته را به قتل می‌رسانند. (اغلب اوقات کودکان تازه متولد شده - نوزادکشی - و یا در برخی مواقع کودکان بزرگتر) آنها همچنین، معمولاً به دلایل نوع پرستانه و یا به خاطر اینکه از اختلال دماغی - شدیدترین نوع اختلال ذهنی - رنج می‌برند مرتکب قتل می‌شوند.^(۴۷) انواع معمول انگیزه‌های زنان آنها می‌باشند که زنان را نسبت به طبقه بندی‌هایی که در مورد مردان صورت گرفته است، برخوردار از مسئولیت اخلاقی کمتری می‌کنند. انتقامجویی، حسادت، تنبیه کردن و کشتن بچه‌های ناخواسته جلوه منفی‌تری دارند، در حالیکه نوزادکشی از روی نوع دوستی و یا ناشی از علل روانی جلوه منفی کمتری دارند. بزه‌کاران در گروه دوم نسبت به گروه اول به احتمال بیشتر، مجازات‌های غیر سالب آزادی و یا معالجات روانی دریافت می‌کنند. (۸۴/۶ درصد در برابر ۹۱/۱ درصد)

آزار قبلی بزه دیده؛ در حالیکه کشتن ناگهانی^(۴۸) کودک به عنوان یک عامل مخففه محسوب می‌شود^(۴۹) سابقه آزار کودک قبل از قتل به عنوان یک عامل مشدده محسوب گردد.^(۵۰) هر دو گروه نمونه و نیز گزارشات دادگاه تجدید نظر کیفری که

46- Trial judge cited in Robert Bashford(1988) 10 Cr App R(S) 359 at 361.

۴۷- برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: Wilczynski 1995

48- One-off

49- Daniel Williams(1984) 6 Cr App R(6) 289.

50- Robert Johnson(1990) 12 Cr App R(S) 271.

متضمن آزار قبلی بودند، معمولاً به این امر تحت عنوان «کتک زدن نوزاد»^(۵۱) اشاره کرده بودند. استفاده از چنین اصطلاحاتی موجب اعمال برخورد سزادهنده علیه بزهکار بود. این امر بایستی در زمینه افزایش روزافزون آگاهی از کودک آزاری به عنوان یک مشکل اجتماعی و دیدگاههای قضایی گزارش شده در برخی از پرونده‌ها مبنی بر اینکه کودک آزاری روبه افزایش است، مدنظر قرار گیرد.^(۵۲)

زنان گروه نمونه به نحو قابل توجهی تمایل کمتری جهت اعمال خشونت علیه قربانی داشتند، (۳۵/۷ درصد در مقابل ۷۰ درصد).^(۵۳) بنابراین این امر یک عامل مفید در تعیین آستانه مجازات برای آنها بود.

شدت ضربات کشنده‌ها؛ عامل دیگری که باید مورد بررسی قرار گیرد شدت خشونتی است که منجر به قتل کودک شده است. برای مثال آلن (Allen) پسرش را چرخاند و چندین دفعه سر او را به شدت به دیوار کوبید. یکی از دلایلی که تجدیدنظر خواهی او از مجازات حبس پنج ساله رد شد این بود که پرونده در بردارنده صرف یک ضربه نبود.... که به علت بدشانسی و کاملاً جدای از تصورات شخص ضارب منجر به قتل کودک شده باشد.

یافته‌های متنوعی در رابطه با میزان شدت تعرض منجر به مرگ میان زنان و مردان وجود داشت. پرونده‌های زنان و مردان مطابق با شیوه‌ای که بوسیله آن قصد متهم توسط متخصصان حقوقی در زمان رسیدگی آشکار شده بود (از دستگیری متهم تا زمان محاکمه) طبقه‌بندی گردید. این پرونده‌ها شامل مواردی بودند که در زمان رسیدگی به آن، قصد «آشکار» مبنی بر کشتن یا ایراد جراحت شدید، آشکار می‌گردید، مواردی که چنین قصدی در آنان وجود نداشت و یا پرونده‌هایی که در مرز قصد و فقدان قصد بودند. زنان در این زمینه نسبت به مردان از امتیاز کمتری برخوردار گردیدند، چرا که

51- baby battering or baby bashing

۵۲- به عنوان نمونه نگاه کنید به: Askir Ali (1988) 10 Cr App R(S) 59 at 62

۵۳- اگر موارد سقط جنین را هم شامل بدانیم - آنجایی که در این موارد آزار قبلی نمی‌تواند وجود داشته باشد - نسبت زنانی که کودک را قبل از قتل مورد آزار قرار داده‌اند (۵۲/۶ درصد) باز کمتر از مردان می‌باشد.

احتمال اینکه ایشان دارای قصد «آشکاری» مبنی بر کشتن یا ایراد جراحت شدید باشند به مراتب بیشتر از مردان بود (۶۳ درصد در برابر ۴۵ درصد) به هر حال از جهت دیگر زنان نسبت به مردان امتیاز بیشتری کسب کردند چرا که احتمال اینکه ایشان فاقد چنین قصدی باشند بیشتر بود. (۲۵/۹ درصد در برابر ۵ درصد) نصف مردان (۵۰ درصد) در گروه قصد میانه (گروه میان قصد و فقدان قصد) قرار داشتند.

فشار اجتماعی؛ دادگاهها همچنین میزان و ماهیت هرگونه فشار اجتماعی را که بوسیله بزهکار تحمل شده مورد بررسی قرار می دهند. از یافته های قضات کیفری آشکار گردید که فشارهایی هم از جانب مردان و هم از جانب زنان تحمل می شده است و بسیاری از متهمانی که مجازاتهای سبکتری دریافت کردند تحت عوامل مهم استرس زای اجتماعی بوده اند. به همین ترتیب بسیاری از متهمان، مجازاتهای سالب آزادی قابل توجهی دریافت نمودند. به نظر می رسد علت این امر آن است که برای محسوب شدن فشار به عنوان یک عامل مخففه قابل ملاحظه برای زنان و مردان، عکس العمل شخص مظنون نسبت به فشار بایستی به عنوان یک عکس العمل منطقی مورد پذیرش قرار گیرد که نشانگر این است که شخص مظنون، یا افسرده است (ناتوان از تحمل فشارهای روزمره) و یا دیوانه (از نظر روانی دارای اختلال می باشد). این مطابق با نظر اسکات است (Scott 1973; 205) که در میان مردان فرزندکش، پدران «روانی واقعی» که کودکان خود را تحت تاثیر فشار زیاد به قتل رسانده بودند همیشه مجازاتهای کمتری دریافت کردند.

پرونده منجر به صدمه کمتر از قتل^(۵۴) آلن برودی (Alan Broady)^(۵۵) هم «غیر منطقی بودن» لازم و هم تمایز میان «افسردگی» و «دیوانگی» بزهکار را نشان می دهد. قاضی دادگاه که نظرش در دادگاه تجدیدنظر مورد تایید قرار گرفت، پذیرفت که فشارهای اقتصادی ناشی از بیکاری بزهکار می توانسته تنشی در وی ایجاد کند که باعث کاهش مقاومت او در برابر ناکامی ها گردد، ناکامی هایی که حین نگهداری بچه تقریباً اجتناب ناپذیر بوده است. به هر حال قاضی اظهار داشت که:

54- Non-fatal.

55- (1988) 10 Cr App R(S) 495.

«من می‌توانم عکس‌العمل غیر منطقی شخصی که در تلاش برای تحمل یک بچه ظاهراً پر مشکل، به جنون کشیده شده است را درک کنم. بدون در نظر گرفتن اینکه او تاجه اندازه غیر منطقی عمل کرده است، اما متأسفانه وضعیت بدین‌گونه نبوده است. یک بدرفتاری مزمن توسط والدین وجود داشته است...»

در این پرونده هیچ دلیلی وجود ندارد که متهم از بی‌کفایتی عقلی یا ناتوانی دیگر یا عدم قابلیت توجیه رفتارش، رنج می‌برد. او فاقد تجربه در زمینه نگهداری از کودکان کوچک نبوده است... نمی‌توان پذیرفت که می‌توان استخوانهای یک کودک را در موقعیتهای متعدد شکست و سپس به دلایل اجتماعی یا شخصی برای توجیه عمل توسل جست، دلایلی که ممکن است توسط دادگاه در تعیین مجازات سالب آزادی مورد پذیرش قرار نگیرد.

تاکید بر غیر منطقی بودن پاسخ خشونت بار به یک فشار اجتماعی باعث اعمال مجازات سخت‌تری بر مردان فرزندکش نسبت به زنان فرزندکش گردیده است، چرا که همانگونه که در بالا گفته شد احتمال اینکه مردان به شیوه‌ای کاملاً منطقی و در نتیجه به صورت کاملاً طبیعی (Landsdown 1987:227) رفتار کرده باشند، بیشتر است.^(۵۶) آیا عوامل فشار متفاوت که بر مردان و زنان فرزندکش وارد می‌شود نیز می‌تواند به طرز برخورد سیستم عدالت کیفری با ایشان کمک کند؟ یافته‌های نمونه نتایج مبهمی در این ارتباط به دست دادند. هم زنان و هم مردان فرزندکش عموماً از تعدادی عوامل خطرزای اجتماعی نظیر مشکلات اقتصادی و نداشتن محل زندگی مناسب، طرد اجتماعی، پدر یا مادر شدن زود هنگام و مشکلات زوجیتی رنج می‌برده‌اند. به هر حال در ارتباط با معیار انباشته^(۵۷) «عوامل خطر اجتماعی» گروه مردان دارای امتیاز بیشتری از

۵۶- ممکن است تصور شود که پدران ناتنی بر این مبنا مجازاتهای سنگین‌تری نسبت به پدران طبیعی دریافت می‌کنند چرا که اعمال خشونت‌آمیز ایشان از طرف دادگاه منطقی‌تر جلوه می‌کند به هر حال اینگونه بر داشت شده است که توزیع مجازاتها میان این دو گروه از مردان بسیار شبیه است.

57- Cumulative.

گروه زنان بوده‌اند.^(۵۸) همچنین ارتباطی میان جنسیت و نوع فشارهای تحمیلی وجود داشت. مسایل مردان بیشتر در ارتباط با موقعیت زناشویی‌شان - نظیر مسایل مالی و مشکلات مسکن - و قربانی (مثلاً کودکی که جهت نگهداری و مراقبت به طرز خاصی مشکل دار به نظر می‌رسید) بود. برعکس، مسایل زنان بیشتر در ارتباط با جنسیت مونث ایشان بود؛ نظیر نداشتن شریک یا داشتن شریک غیر حامی و مراقبت تنهایی از کودکی که به قتل رسیده است. همچنین آنها با توقعات اجتماعی بالاتری که نسبت به همه مادران وجود دارد روبرو بوده‌اند، برعکس قاتلان مذکر که عمدتاً مسئولیت کمی در مقابل تربیت فرزندان داشتند و یا هیچگونه مسئولیتی نداشتند و پس از دوره کوتاهی نسبت به زنان مرتکب قتل شده بودند. (برای مثال زمانی مادران بیرون از منزل رفته بودند) به دلیل توزیع ناعادلانه بار نگهداری فرزندان بین مادر و پدر و نیز توقعات اجتماعی بالا نسبت به مادران، طبیعی است که بگوییم مادران فرزندکش هنگام قتل تحت فشار بیشتری نسبت به مردان فرزندکش قرار داشته باشند.

همانطور که لندسدون (Landsowne 1987:156) پیشنهاد می‌کند بار سنگین تر مراقبت از کودکان که بر دوش مادران قرار دارد، توجه‌کننده تفاوت برخورد در مرحله تعیین مجازات است. اگر چه این موضوع به صراحت در پرونده‌ها مورد اشاره قرار نگرفته است اما در برخی مواقع این امر تلویحاً به عنوان عامل محرک فشار مورد تایید قرار گرفته است. برای مثال یکی از گزارشات روانشناسی در مورد جنت (Janet) حالت بسیار دلسوزانه‌ای داشت و مسایل اجتماعی عدیده و انزوای بیش از حد او در راستای مراقبت از کودکش را بیان می‌کرد. شوهر بی تجربه او نیز قادر نبود که از او در زندگی پر

۵۸- این در برگیرنده شماره گذاری پرونده‌ها بر اساس ۱۲ شاخص فشار اجتماعی یعنی: از طبقه کارگر بودن، بیکار بودن، سفید پوست نبودن، نگهداری از کودک به تنهایی، مشکلات مالی، مشکلات در ارتباط با محل زندگی، فاقد حمایت اجتماعی بودن، زود هنگام صاحب فرزند شدن، از بی خوابی رنج بردن، فقدان تحصیلات، سابقه کیفری، استعمال مواد مخدر، یا الکل و در ارتباط بودن با آژانسهای اجتماعی مانند سرویس خدمات اجتماعی - پرونده‌های زنان و مردان در صورتی که حاضر بودند یک امتیاز دریافت می‌داشتند و در صورتی که غایب بودند هیچ امتیازی دریافت نمی‌داشتند و جمع هریک از عوامل به ترتیب بخش بر تعداد پرونده‌های مردان و زنان به ترتیب، می‌شد. شیوه مورد استفاده شبیه به کار رفته در یک تحقیق قبلی در مورد فرزندکشی مادران بود: (d'Orban 1979:563). مردان بر اساس این معیارها ۷/۱ نمره دریافت کردند در حالیکه زنان مجموعاً ۶ نمره دریافت نمودند.

از استرسش حمایت عاطفی کافی نماید.

جوان بودن بزهکار؛ جوان بودن یکی دیگر از ملاک‌هایی است که در پرونده‌های فرزندکشی مورد بررسی قرار می‌گیرد.^(۵۹) سن بزهکار تا حدود ۲۵ سال در تعیین مجازات مهم و موثر می‌باشد. (Thomas 1979:195) در میان گروه‌های نمونه تعداد مردان زیر ۲۵ سال اندکی بیش از زنان بود (۶۰ درصد در برابر ۵۳/۶ درصد) اگر چه به نسبت زنان تعداد بسیار معدودی از ایشان ۲۱ سال یا کمتر از آن داشتند. (۲۵ درصد در برابر ۳۵/۷ درصد)

سابقه محکومیت؛ همانند هر جرم دیگری سوابق محکومیت کیفری عامل مهم دیگری در تعیین مجازات فرزندکشی است، تا اینکه ببینیم آیا فرد از شخصیت خوبی برخوردار است یا خیر. این عامل تنها شامل سابقه و یا عدم سابقه محکومیت نمی‌گردد بلکه در صورت وجود چنین سوابقی تعداد و شدت آنها نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد و اینکه آیا سابقه متهم شبیه به جرمی است که در حال حاضر به آن متهم است یا خیر؟ (Thomas 1979:205) از این دیدگاه آمار پرونده‌های فرزندکشی زنان به نحو قابل توجهی مطلوب‌تر از مردان است، به طوری که گروه نمونه زنان به نحو قابل توجهی سابقه محکومیت کیفری کمتری در جرایم خشونت‌آمیز نسبت به مردان دارا بودند.

اختلالات روانی؛ ارائه دلیل مبنی بر اختلالات روانی یکی دیگر از ملاک‌های تعیین مجازات است و بویژه در پرونده‌های فرزندکشی اهمیت بالایی دارد. در حالیکه سه چهارم از کسانی که از دفاع وجود اختلالات روانی استفاده کردند مجازات غیر سالب آزادی دریافت کردند، نسبت مشابهی از کسانی که از این دفاع استفاده نکردند به مجازات سالب آزادی محکوم شدند. این تفاوت از نظر آماری قابل توجه بود. از آنجایی که نسبت بیشتری از زنان در زمان ارتکاب جرم به عنوان بیمار ذهنی شناخته می‌شدند (۹۰ درصد زنان در برابر ۳۳ درصد مردان) و از دفاع اختلالات روانی استفاده کردند، این عامل توانست به عنوان یک عامل مطلوب به تخفیف مجازات ایشان

59- Lee Wrest (1989) 11 Cr App R (S) 83.

کمک کند.

آنچه که از تحلیلهای بالا به دست می‌آید این است که گروه زنان از معیارهای مجازات مطلوبتری نسبت به گروه مردان برخوردار می‌باشند. احتمال اینکه آنان از روی دلسوزی مرتکب قتل شده باشند و بتوانند از دفاع اختلالات روانی استفاده کنند بیشتر است همچنین احتمال اینکه آنان بزه‌دیده را قبل از قتل مورد آزار قرار داده باشند و یا دارای سابقه محکومیت باشند کمتر است. اینکه زنان مراقب اصلی بچه می‌باشند و یا اینکه به تنهایی از وی مراقبت می‌کنند، گرچه به خودی خود یک دلیل به حساب نمی‌آید اما می‌تواند به صورت غیر مستقیم یک امتیاز به سود ایشان در جهت برخورداری از تخفیف مجازات تلقی گردد. تنها دلیلی که می‌تواند به سود مردان تلقی گردد داشتن استرس اجتماعی بیشتر است. دو مورد از علل مجازات دهی که مورد بررسی قرار گرفت (شدت تعرض و جوان بودن بزه‌کار) صراحتاً به نفع هیچ‌یک از جنسیت‌ها نبود.

استفاده از کنترل اجتماعی غیر رسمی

همانند عوامل سنتی تعیین مجازات عواملی که ابزار غیر رسمی کنترل اجتماعی نامیده می‌شوند در حل و فصل پرونده‌ها تاثیر دارند. پنج مورد از ابزارهای کنترل اجتماعی به این شرح می‌باشند: روانشناسی، مددکاری اجتماعی، خانواده، شناخته شدن به عنوان والدین خوب و خود مجازاتی در هنگام پشیمانی.^(۶۰)

به نظر می‌رسد وسایل کنترل اجتماعی غیر رسمی تاثیر بیشتری بر روی رسیدگی حقوقی زنان نسبت به مردان داشته باشند. برای مثال وجود عوامل کنترل غیر رسمی

۶۰- این عوامل در تحقیق صورت گرفته توسط Wilczynski (1997) به طور مفصلتری مورد بحث قرار گرفته است. ۶ عامل کلی نیز مورد شناسایی قرار رفتند که در تنظیم متفاوت پرونده‌های زنان و مردان به کار گرفته می‌شدند. اینها عبارت بودند از: اماره‌های کلی در خصوص مردان و زنان فرزندکش؛ ویژگیهای گزارشات روانی در خصوص مردان و زنان؛ استانداردهای متفاوت طبیعی و غیر طبیعی بودن در تشخیص بیمار روانی؛ زبان استفاده شده توسط مپنونین؛ تفاوت‌های جنسیتی در صورت وجود قصد کشتن؛ تفاوت‌های ویژه موضوعی در پرونده‌های زنان و مردان فرزندکش. این عوامل در این مقاله مورد بحث قرار نخواهند گرفت. برای اطلاعات بیشتر در این خصوص رک. Wilczynski (1997).

می تواند آشکارا محکومیت یک زن به مجازات غیر سالب آزادی را توجیه کند اما این امر در مورد مردان بسیار نادر است. استفاده از دلایل روانی و تلقی زن به عنوان یک «مادر خوب» نیز تاثیر بسیاری در این مورد داشت، برای مثال تمامی زنانی که دلایل روانی را مطرح کردند مجازات غیر سالب آزادی دریافت نمودند. در حالیکه زنانی نیز وجود داشتند که باوجود عدم استفاده از دفاع دلایل روانی مجازاتهای غیر سالب آزادی دریافت نمودند، کلیه زنانی که مجازاتهای سالب آزادی دریافت داشتند از دفاع غیر روانی استفاده کرده بودند. از سوی دیگر تنها دو سوم از مردانی که از این دفاع استفاده کردند به مجازات غیر سالب آزادی محکوم شدند.

بنابراین روشن است که انواع خاصی از زنان - که به عنوان افرادی که در قالبهای کلیشه ای جنسیت خود قرار دارد پذیرفته شدند - از ابزار غیر رسمی کنترل اجتماعی بهره مند می شوند و زنانی که مکانیسمهای غیر رسمی تر کنترل اجتماعی را نمی پذیرند ممکن است به قسمتهای بالاتر جدول مجازات انتقال یافته و موضوع ابزارهای رسمی کنترل اجتماعی نظیر زندان قرار گیرند. به این معنا که هرگز تشویق بدون تهدید دارای معنا نمی باشد.^(۶۱)

همانگونه که در بالا اشاره شد استفاده بیشتر از مکانیسمهای غیر رسمی تر برای زنان فرزندکش نشانگر استفاده بیشتر از این مکانیسمها در زندگی زنان است. به هر حال این موضوع می تواند مورد بحث قرار گیرد که در حالیکه روشهای غیر رسمی تر می تواند منشا ظلم به زنان باشد اما در زمینه مجازات بوسیله دستگاه قانونی آنها می توانند به عنوان «موجودات بی اختیار»^(۶۲) تلقی گردند. (Lansdown 1987:240).

به دنبال راه چاره: تشابه یا تفاوت، ویا آیا این سوال اشتباه است؟

از بحث بالا روشن می شود که عوامل مجازات دهی سستی ای وجود دارند که می توانند در توجیه برخورد متفاوت با زنانی که فرزندان خود را به قتل می رسانند مفید واقع شوند همینطور روشن می شود که زنان تابع مکانیسمهای غیر رسمی کنترل اجتماعی

61- There is no such a thing as a carrot without a metaphorical stick.

62- Positive boon.

بیشتری می‌باشند. به هر حال به نظر می‌رسد که تفاوت موجود بین زنان و مردان فرزندکش، توسط دستگاه عدالت کیفری مورد اغراق قرار گرفته است و چنین رفتارهای کاملاً متفاوت با ایشان نمی‌تواند توجیه گردد.

این امر برانگیزاننده این سوال است که آیا زنان باید به صورت مساوی یا متفاوت با مردان مورد برخورد قرار گیرند؟ این، سوال مورد بحث گروه‌های فمینیستی، متخصصان حقوقی و جرم‌شناسان است. (برای جزئیات بنگرید به: Morgan 1988:744-9)

برخی نویسندگان بر این تصورند که جنسیتها باید مورد برخورد مساوی قرار گیرند به این معنی که مردان و زنانی که جرایم مشابه انجام می‌دهند باید مورد برخورد یکسان قرار گیرند. برای مثال آلن (Allen 1987:120) چنین نتیجه‌گیری می‌کند که تعداد بیشتری از زنان بایستی موضوع مجازات معمول حبس قرار گیرند تا ضمانت اجرای روانی غیر سالب آزادی که غالباً در حال حاضر دریافت می‌دارند. این موضوع براساس دیدگاههای گسترده‌تر سیاسی استوار است. آلن (Allen 1987:180) براین تصور است که کشمکش برای برابری زنان هرگز بوسیله تلاش برای حفظ امتیازات و ناتوانیهای ناشی از جنسیت آنان پیشرفت نخواهد کرد.

دیدگاه «برابری رسمی» در پی آن است که اطمینان حاصل کند که زنان و مردان به صورت مساوی مورد برخورد قرار می‌گیرند. اما آیا تئوری «عدالت بر روی کاغذ»^(۶۳) به تنهایی می‌تواند در عمل تضمین‌کننده نابرابریهای اساسی باشد؟ برخی از نویسندگان با رجوع به بررسیهای نژادی، چنین بحث می‌کنند که زنان و مردان در برخی از زمینه‌ها با هم تفاوت دارند و از این رو برخورد مساوی با آنها در شرایط متفاوت، عادلانه نخواهد بود (Minow 1990:53). در مورد فرزندکشی، برخی از نویسندگان به تفاوت‌های زیستی بین زنان و مردان اشاره می‌کنند. بنابراین مایر کاتکین و اوگل (Maier-Katkin and Ogle 1993:906) از ابقای مقررات مربوط به نوزادکشی حمایت می‌کنند با این توجیه که از آنجایی که تنها زنان می‌توانند حاملگی و زایمان را تجربه کنند، پس بیماریهای مربوط به این پدیده‌ها نیز الزاماً مختص زنان می‌باشد.

۶۳- اصطلاح به کار رفته در مباحث ضبط شده در کنفرانس ارائه شده توسط Morris and Gelsthorpe 1981:137

به هر حال بهتر است که در زمینه فرزندکشی بر تفاوت‌های اکتسابی اجتماعی میان زنان و مردان تاکید گردد. این امر به کلی مورد پذیرش قرار گرفته که فشارهای اجتماعی و روانی نگهداری از کودک دلایل واضح قتل فرزندان می‌باشند و علل فیزیکی خاص زنان اهمیت بسیار کمی در این مورد دارند (DHSS:249- CLRC 1980: 46-7). گرچه مردان به صورت غیر قابل انکاری موضوع فشارهای اجتماعی و روانی ناشی از مراقبت از کودکان قرار می‌گیرند اما واقعیت این است که هنوز هم زنان هستند که نگهداری کودک را برعهده دارند. به علاوه که نقش داخلی اجتماعی را نیز برعهده داشته و به علاوه از حمایت اجتماعی ناچیزی برخوردار می‌باشند. اگر ما این حقیقت را نادیده بگیریم و با مادری که تقریباً به تنهایی مسئول نگهداری کودکش بوده است همانند پدر کودک که پس از یک ساعت نگهداری از کودک خسته شده رفتار کنیم ممن است بیشتر مرتکب نابرابری جنسیتی شویم.

اما شاید اساساً این سوال اشتباه باشد که آیا باید با زنان به گونه‌ای مشابه یا متفاوت با مردان رفتار گردد؟ مکی‌نون (Mackinnon 1987:22-3) بیان می‌دارد که براساس این سوال مردان به عنوان معیاری تلقی می‌گردند که براساس آن در مورد برخورد با زنان قضاوت می‌شود. موریس (Morris 1988b: 27) بر همین اساس بر نتیجه‌گیری آلن (Allen) که در بالا بیان شد، انتقاد وارد می‌کند. اینکه زنان را به سادگی و به نام برابری جنسیتی موضوع تجربیات سخت و تحقیرآمیز زندان قرار دهیم به نظر نمی‌رسد که برای مردان یا زنان سودی در بر داشته باشد. همانگونه که موریس (Morris) اشاره می‌کند یکی دیگر از نتایجی که ممکن است بتوان از یافته‌های آلن (Allen) گرفت این است که دیدگاه غیرکیفری‌تری نسبت به مردان اتخاذ کنیم وضعف‌های اخلاقی و وضعیتهای درونی آنها را مورد توجه قرار دهیم.

با تسوی این بحث به فرزندکشی به عقیده من بهتر است که با مردان رفتاری ملایم‌تر از آنچه در حال حاضر با آنها می‌شود صورت گیرد نه اینکه دیدگاههای مجازات‌گرایانه‌تری نسبت به زنان فرزندکش اتخاذ کنیم. نتیجه‌ای که لندسدون (Landsdowne 1987:412-3) از تحقیقاتش در مورد فرزندکشی گرفت نیز همین است. همانگونه که لندسدون (Landsdowne) معتقد است، نتیجه‌گیری من نیز از این

اعتقاد ناشی می‌شود که دستگاه عدالت کیفری باید حداقل مجازات ممکن را در این موقعیتها تحمیل کند و اینکه اثر مخرب زندان بر روی بزهکار بیشتر از اثرات مثبت بازپروانه آن خواهد بود بویژه زمانی که مجازات تحمیل شده طولانی باشد. گرچه مباحثات اخیر در مورد «حاکمیت قانون»^(۶۴) خواستار مجازاتهای سنگین تر برای بزهکاران است، بویژه برای کسانی که محکوم به جرایم خشونت آمیز هستند، تحقیق حاضر بیان می‌دارد که می‌توان حداقل یک گروه از بزهکاران خشن را به مجازاتی غیر از حبس طولانی مدت محکوم کرد.

همچنین در درمان زنان و مردان فرزندکش می‌توان از برخی از جنبه‌های درمان که در مورد سایرین بکار برده می‌شود استفاده کرد. همانگونه که آلن (Allen 1987:121) نیز به این نتیجه می‌رسد که مطالعه مدلهای «مذکر» و «مونث» نشانگر طرق مختلف تصور و قضاوت در مورد مجرمین است. گرچه هیچکدام از آنها صحیح یا کافی نیست، اما ممکن است که همراه با یکدیگر امکان برداشت صحیحی از انسان بودن را که منطقی تر و محکمتر است ایجاد نمایند. بنابراین از مطالعه مدلهای «مذکر» و «مونث»، اینگونه برداشت می‌شود که بزهکاران از یک طرف منطقی و عامد تلقی می‌گردند و از سوی دیگر بیچاره و قابل ترحم و تحت فشارهای شدید، (Allen 1987:1201).

با این وجود هر دو مدل برخورد پزشکی با تفسیر اعمال و جرایم زنان و اعمال مجازات قانونی در مورد مردان، محدودیتهای خاص خود را دارند و هیچیک به خودی خود نمی‌توانند به عنوان ایده آل تلقی گردند. بویژه آنکه هر دو مدل، دانش ما را در مورد زنان و مردان فرزندکش از طریق تفکیک شخصیتی بزهکاران محدود می‌کند، خواه دیوانه و ناقص‌العقل و یا شرور نامیده شوند. این تصور، کارکرد ایدئولوژیکی محکمی دارد چرا که بزهکاران را قادر می‌سازد تا از بقیه جامعه جدا شده و به عنوان «دیگران» تلقی گردند - جدایی نامانوسی که هیچ ارتباطی با «ما» یا نگرش، عملکرد و یا شرایط کلی جامعه ندارد، (Wilson 1985:32-3). این امر می‌تواند توجهات را از

شرایط اجتماعی جدا کرده و بر عوامل عملی ارتکاب فرزندکشی معطوف سازد. گرچه از نظر آرمانی قابل پذیرش تر است که زمینه‌ها و علل فرزندکشی را وسیعتر در نظر بگیریم، اما سؤال اساسی اینجاست که دستگاه عدالت کیفری تا چه حد پذیرای این امر می‌باشد. لازمه این موضوع ایجاد تغییراتی آشکار در تصورات سنتی از جرم و رابطه والدینی است، (بویژه رابطه مادر - فرزندی). فرض بر این است که سیستم حقوقی بر مبنای مسئولیت شخصی استوار است که به دلیل بعضی از کمبودهای شخصیتی یا دیوانگی کاهش می‌یابد. همانگونه که اودونوان (O Donovan 1984:264) در ارتباط با قانون نوزادکشی چنین خاطر نشان می‌کند «پذیرش این امر که شرایط اقتصادی و اجتماعی یا رابطه مادر - فرزندی ممکن است باعث وقوع جرم شود به معنای باز کردن دری است که نمی‌توان آن را بست».^(۶۵) بزه‌کاران (مذکر یا مونث) نیاز به دریافت مجازات شدیدتری دارند، چنانچه از سلامت عقلی و روحی بیشتری حین ارتکاب جرم برخوردار بوده باشند. اگر سیستم عدالت کیفری فرزندکشی توسط زنان را متأثر از وضعیت ناپسامان اجتماعی ایشان تلقی کند [نه متأثر از اختلالات روحی و عقلی و منطقی] احتمال اینکه مجازات سنگین‌تری از قبیل حبس طولانی مدت نصیب زنان شود، بیشتر خواهد شد. مسلماً دلایل فراوانی برای توجیه تعیین مجازات غیر کیفری برای زنان فرزندکش وجود دارد، خواه بر مبنای ملاکهای تعیین مجازات و خواه بر مبنای دلایل ساختاری وسیعتر. بنابراین با فقدان تغییراتی وسیعتر در جامعه و دستگاه عدالت کیفری، طرز برخورد کنونی با زنان فرزندکش می‌تواند به عنوان یک روش عملی برای اجتناب از مجازاتهای خشن در تعداد زیادی از پرونده‌ها تلقی شود. این امر روشن می‌سازد که گرچه اصلاح قوانین می‌تواند و باید بخشی از کشمکش برای تساوی حقوقی زنان باشد، اما این امر به خودی خود، تنها قادر به محقق ساختن اهداف محدودی می‌باشد. (Mackinnon 1987- 26-7).

65- Is to open a hitherto tightly closed box.